

نقدپذیری نگاه سلفیه در باب حجیت فهم سلف

محمد الله‌نیا سماکوش*

علیرضا میرزایی**

چکیده

وجه تسمیه و محوری‌ترین بنیاد مورد ادعای شکل‌گیری سلفیه، توجه ویژه به موقعیت، مرجعیت علمی و فهم «سلف» می‌باشد. عواملی چون نزدیک‌تر بودن به زمان رسول خدا(ص)، عدالت و فضیلت سلف، مهم‌ترین وجوه حجیت فهم سلف در نگاه سلفیه را شکل می‌دهند. سلفیه در توجیه اتخاذ این وجوه برای سلف، تلاش کرده‌اند دیدگاه خود را به آیات، روایات و اجماع مستند نمایند؛ درحالی‌که مستندات منقول و حکم روشن عقل، هیچ اطلاقی در حجیت فهم سلف به‌دست نمی‌دهد. البته صحابه و پیروان آنها در سه قرن اول اسلام، مشروط بر آنکه بر پیمان اعتقادی و عملی خود بر دین اسلام و پیامبر(ص) باقی مانده باشند، از احترام ویژه‌ای برخوردارند. ایمان، نصرت در عسرت، وفاداری به بیعت و پایبندی به وصیت به‌ویژه در مورد ثقلین، از امتیازات احترام‌برانگیز معاصران پیامبر(ص) به‌شمار می‌رود؛ اما این امتیازات بدون شرط و مطلق نبوده و دلالتی بر برتری فهم آنها از آموزه‌های سنت و معالم قرآن ندارد. فهم قابل اعتنا از دین، ضمن نیازمندی به مقدمات عمومی، مستلزم درایه روشمند و هوشمندانه است و این امر منوط به زمان خاصی نیست. مطلق دانستن صحت و حجیت فهم افراد از معارف دین، تنها در سایه علم لدنی و عصمت محقق می‌گردد و اطلاق این امر در مورد عموم مصادیق سلف، صحیح نیست.

* دانشجوی دکتری مذاهب کلامی و مربی مجتمع آموزش عالی شهید محلاتی (نویسنده مسئول):
ghefte@mailfa.org

** دانشجوی دکتری مذاهب کلامی و مربی مجتمع آموزش عالی شهید محلاتی
تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۰/۲۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۰۷/۱۶

در این مقاله تلاش شده است ضمن تبیین ادله سلفی‌ها در حجیت و تقدم فهم سلف، با بررسی علمی، دلایل آنها با محک نقد راستی‌آزمایی شود.

واژگان کلیدی: سلف، سلفیه، فهم سلف، حجیت فهم سلف.

مقدمه

در جریان‌شناسی گروه‌های اسلامی، «سلفیه» به جریانی خاص با انشعابات متعدد که اصول مشترکی دارند، اطلاق می‌شود. سابقه این گروه‌ها در طول تاریخ پرتحول فکری در سپهر اندیشه اسلامی دارای قدمت زیادی است؛ اما در دو قرن اخیر با ظهور سلفی‌های تکفیری و جهادی، این گروه در عرصه‌های جدیدی وارد شده و در تحولات جهان اسلام از بازیگران اصلی و تأثیرگذار محسوب می‌شوند. از این‌رو شناخت مبانی فکری و اصول اندیشه‌ای آنان دارای ضرورت است.

تصلب بر ظواهر، تأسی به گذشته به‌خصوص عصر طلایی ظهور اسلام و خلفای راشدین، اتهام به مسلمین غیر سلفی در انحراف از راست‌کیشی اولیه و حتی تکفیر آنان در بعضی موارد و اقدامات میدانی خشن با غیر سلفی‌ها، از مؤلفه‌های اصلی این گروه‌هاست. سلفی‌ها به شاخه‌های مختلفی تقسیم می‌شوند که خود نشان دهنده تفاوت در مرام و نوع نگاه آنها در رهیافت‌های عملی و اقدامات میدانی است؛ در عین حال در اصول با هم اختلاف جدی ندارند و تأسی و تأکید بر گذشته و تقدم صلاحیت و فهم سلف بر خلف، از اصول مسلم آنها به‌شمار می‌رود. از این‌رو گونه‌شناسی سلفی‌گری برای بررسی افکار مشترک لازم به‌نظر می‌رسد:

۱. سلفی‌های تکفیری: همانند خوارج که مخالفان خود را کافر می‌دانند. وهابیت، القاعده و سپاه صحابه از این شمارند.

۲. سلفی‌های جهادی: اقدام عملی برای انقلاب در جامعه جاهلی امروزی از ویژگی‌های آنهاست. جماعة التکفیر و الهجرة، الجهاد و جماعة المسلمین، از این دسته‌اند.

۳. سلفی‌های تبلیغی: تبلیغ اندیشه‌های خود به‌جای تکفیر دیگران، از خصوصیات این گروه است و یکی از مصادیق برجسته آنها، محمد قطب می‌باشد.

۴. سلفی‌های سیاسی: بیشتر در پی اهداف سیاسی در پوشش اعتقادی هستند. اخوان المسلمین

مصر از این گونه است.

۵. سلفی‌های اصلاحی (تنویری): آنان درصدد پاسخ به علل ضعف و واماندگی جوامع مسلمین با توجه به گذشته درخشان با نگاه تقریبی‌اند. افرادی چون سید جمال‌الدین اسدآبادی، اقبال، محمد عبده و شیخ محمود شلتوت در این گروه جای می‌گیرند. با این حال، سید جمال و اتباع او به سلف عقل‌گرا و تمدن‌ساز اسلامی مثل فارابی و ابن‌سینا توجه دارند، نه به سلف ظاهرگرای متصلب.

واژه‌شناسی

تأکید خاص بر واژه «سلف»، موجب برگزیدن این نام از سوی سلفیه برای خود شده است. این واژه به‌معنای پیشینیان و گذشتگان صالح (ابن‌فارس، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۵۹، ماده سلف)، در مقابل واژه «خلف» به‌معنای بعدی‌ها و آیندگان (نسبت به زمان گذشته) آمده است (الکثیر، ۱۴۲۹، ص ۲۲). سلف به‌معنای پیشینیان درستکار و یک اصطلاح خاص است. سلف یا سلف صالح به‌معنای پیشگامان درستکار و عادل نیز گفته شده است (عاطف، ۱۳۶۶، ج ۲، ص ۱۱۱).

در اصطلاح خاص، سلف به سه گروه اطلاق می‌شود (اله‌باشتی، ۱۳۸۶، ص ۱۶۵ و ۱۶۸):

(الف) صحابه (یاران پیامبر اسلام): به‌معنای کسانی که شخصاً پیامبر گرامی اسلام (ص) را دیده، سخنش را شنیده و در زمان حیات او، دین اسلام را پذیرفته‌اند.

(ب) تابعین (پیروی‌کنندگان): به کسانی که زمان حیات نبی مکرم اسلام (ص) را درک نکردند، اما صحابه او را دیده و در زمان حیات آنها دین اسلام را پذیرفته و در حال ایمان مرده‌اند، لفظ تابعی اطلاق می‌شود.

(ج) تابع تابعین (پیروی‌کنندگان از پیروی‌کنندگان): به کسانی که زمان حیات نبی گرامی اسلام (ص) و صحابه را درک نکردند، اما تابعین را دیده و دین اسلام را از تابعین فراگرفته‌اند، لفظ تابع تابعین اطلاق می‌شود.

البته کسانی چون عبدالله بن ابی که نفاق آنها در زمان پیامبر (ص) علنی گشته و کسانی که در زمان حیات صحابه، احکام و شریعت اسلام را رعایت نکرده‌اند و فسق آنها آشکار شده است (مانند یزید پسر معاویه)، یا کسی که در اندیشه، مخالف کتاب و سنت باشد، اگرچه در میان صحابه و تابعین و تابعین تابعین زیسته باشد، جزو سلف صالح محسوب نمی‌شود (مغزوی،

۱۴۲۰، ص ۱۴). همچنین کسانی که براساس اعتقادات اهل سنت، هدایت یافته نیستند (مانند خوارج)، جزو سلف محسوب نمی‌شوند (الهداشتی، ۱۳۸۶، ص ۱۷۶).

تعاریف دیگری هم از سوی سلفیه در معرفی سلف بیان شده است؛ با این حال محور این تعاریف، پیروی از سلف صالح است. گرچه برخی چون مصطفی حلمی (حلمی، ۱۴۱۱، ص ۱۱-۱۲) در تعریف خویش، دامنه پیروی را تا محمد بن عبدالوهاب و دیگر رهبران معاصر سلفی در دنیای اسلام بسط داده‌اند، اما بیشتر اندیشه‌وران معیار سلفی بودن را بر پیروی از سلف صالح، یعنی صحابه و تابعین و تابعین محدود کرده‌اند و افرادی چون ابن تیمیه و محمد بن عبدالوهاب را از احیای سلفیه می‌دانند (همان، ص ۲۳). البوطی تعریف بسیار متعادل‌تری از تبعیت از صحابه ارائه می‌نماید؛ وی می‌گوید: مراد از پیروی از سلف، آن نیست که شخص، مقید به ظاهر جزء جزء الفاظ و کلماتی شود که آنان ادا کردند یا مقید به موضع‌گیری خاص و موردی گردد که آنان در پیش گرفته بودند، بلکه مراد رجوع به قواعدی است که آنان در تفسیر و تأویل متون دینی، معیار و میزان قرار داده بودند و نیز اصولی که آنان برای اجتهاد و تأمل و استدلال در اصول و احکام داشتند (بوطی، ۱۳۷۵، ص ۲۱).

در مجموع می‌توان گفت «سلف» در مقابل «خلف» به معنای توجه و تأسی به گذشتگان، در اهل سنت به معنای پذیرش جایگاه مرجعیت برای صحابه و تابعین و تابعین در سه قرن اول هجری است.

در ادامه، هر دو نگاه انحصارگرایانه نسبت به حجیت «فهم سلف» و نگاه معتدل‌تر در حجیت «قواعد فهم سلف» مورد بررسی قرار می‌گیرند. نخست ملاک‌های محتمل حجیت، به‌ویژه دلایل مورد تصریح سلفیه احصا شده و سپس به نقد آنها پرداخته می‌شود.

مبنای حجیت فهم سلف

همان‌گونه که اشاره شد، یکی از مبانی فکری سلفیه - بلکه مهم‌ترین رکن اندیشه آنها - تقدم فهم سلف بر فهم خلف است. برای اعتماد بر این اصل، دلایلی به‌عنوان مبنای حجیت فهم سلف و برتری مطلق اندیشه آنان در آموزه‌های دینی از سوی سلفیه مطرح شده است که در ادامه به آنها می‌پردازیم.

۱. نزدیک‌تر بودن به زمان رسول خدا(ص)

سلفیان معتقدند سلف صالح به‌خاطر نزدیکی به زمان پیامبر(ص) و همراهی با ایشان، قرآن را بهتر فهمیده و با پوست و گوشت خود آن را لمس کرده‌اند؛ از این‌رو فهم آنان بهترین فهم است. بنابراین در مسائل اعتقادی باید فهم آنان را بر دیگر فهم‌ها، به‌ویژه بر فهم متکلمان و فیلسوفان و عرفا مقدم دانست، و این فهم برای متأخرین حجت است و نباید از آن عدول کرد. این مبنا بیش از همه از سوی ابن تیمیه مورد تأکید قرار گرفته است (ابن تیمیه، ۱۴۱۹ الف، ج ۴، ص ۹۶).

ابن تیمیه توصیه می‌کند: «بر شما باد به آثار سلف؛ آنان آنچه را موجب شفا و کفایت است، آورده‌اند و پس از آنها کسی چیزی که آنان ندانند، نیآورده است» (همان). او تا آنجا پیش می‌رود که سنت این گروه را به‌عنوان یکی از منابع دینی ذکر می‌نماید: «احکام الهی از سه راه ثابت می‌شود: کتاب خدا، سنت پیامبر و آنچه نخستین مسلمانان به آن عمل کرده‌اند، و تمسک به غیر از این اصول سه‌گانه برای اثبات حکم شرعی جایز نمی‌باشد» (همو، ۱۴۱۹ ب، ج ۲، ص ۶۹۴-۶۹۳).

استناد دیگر سلفی‌ها به احمد بن حنبل، پیشوای اهل حدیث است که در نامه‌ای به مُسَدَّد بن مُسَرَّهَد می‌نویسد: «امرکم من بعد کتاب الله سنة نبیه و الحدیث عنه و عن المهدیین من اصحاب النبی(ص) و التابعین من بعدهم؛ شما را بعد از کتاب خدا به سنت پیامبرش و سخن گفتن از سنت پیامبر و اصحاب هدایت‌شده‌اش و تابعان از آنها امر می‌کنم» (ابن بدران، بی‌تا، ص ۱۰).

۲. عدالت

یکی از صفاتی که موجب برتری گروهی بر گروه دیگر و فردی بر افراد دیگر شده و می‌تواند ملاکی برای حجیت کلام و رفتار افراد باشد، عدالت است. این دیدگاه در بین دانشمندان اهل سنت مشهور شده که همه صحابه، عادل و مورد اعتمادند و هیچ عیب و جرحی در آنان راه ندارد. از این‌رو روا نیست روایتی که آنان نقل می‌کنند، تکذیب شود و به سخنانی که از آنان نقل می‌شود، ایراد گرفت؛ گویی آنان به‌محض مصاحبت با پیامبر خدا(ص) از هر خطا و اشتباهی معصوم شده و از هر لغزشی محفوظ بوده‌اند (شافعی، ۱۴۲۵، ص ۲۶۵).^۱

۱. (هذا) كما ذكرنا (و اعتقاد أهل السنة) و الجماعة (تركیة جميع الصحابة) رضی الله عنهم و جوباً، بإثبات العدالة لكل منهم، و الكف عن الطعن فيهم.

آلوسی قائل به تفسیری خاص در مورد صحابه است؛ چنان‌که در این باره می‌نویسد: «بسیاری از اهل سنت بر عدالت همه صحابه اجماع دارند و تعظیم‌شان را بر امت واجب می‌دانند» (آلوسی، ۱۴۱۵، ص ۲۸). وی قول خطیب بغدادی در **الکفایه** را هم مؤید می‌آورد که گفته است: «عدالت صحابه ثابت و آشکار است» (همان). اما مازری در **شرح البرهان فی الصحابه** می‌نویسد: «عدول و غیر عدول...» (به نقل از: اله‌باشتی، ۱۳۸۶، ص ۱۷۶)؛ یعنی برخی عادل‌اند و برخی عادل نیستند. آلوسی در پاسخ این اشکال می‌گوید: «مراد این نیست که صحابه همه عادل بودند و فسقی از آنان سر نزده و گناهی مرتکب نشده‌اند ... بلکه منظور این است که آنها طاهر از دنیا رفتند» (همان، ص ۴۲). از سوی دیگر از ابو‌حامد محمد غزالی نقل شده است: «آنچه از پیامبر(ص) به ما رسید، آن را به سر و دیده گرفتیم؛ آنچه از صحابه رسید، بعضی گرفتیم و بعضی نهادیم؛ و اما آنچه از تابعین رسید، بدانید که ایشان برای خود کسی هستند و ما هم کسی هستیم» (غزالی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۸۲).

۳. فضیلت

سلفیه برای اثبات مدعای خود در باب افضل بودن سلف، به برخی آیات قرآن تمسک کرده و قائل‌اند این آیات بر فضل اصحاب پیامبر(ص) بر دیگران دلالت دارند؛ از جمله اینکه خداوند می‌فرماید: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ؛ و بدین‌گونه شما را امتی میانه قرار دادیم تا بر مردم گواه باشید» (بقره، ۱۴۳). مدعا آن است که در اینجا مقصود از «وسط»، اصحاب پیامبر(ص) هستند؛ زیرا این آیه در زمان ایشان (صحابه) نازل شده و فضیلتی برای آنان محسوب می‌شود. کلمه «وسط» نیز یعنی خوبان عادل، که نشانگر این است که صحابه همان نیکان امت بوده و در گفتار، اعمال و نیت، بر دیگران برتری دارند و به همین خاطر مستحق پذیرش شهادت در روز قیامت گشتند. از سوی دیگر، هنگامی این «امت وسط» می‌توانند شاهد باشند که علمشان برتر از بقیه بوده و حق با آنان باشد (شافعی، ۱۴۲۵، ص ۲۶۵).

آیه دیگر مورد استناد سلفیان (حلمی، ۱۴۱۱، ص ۱۱؛ ابن‌قیم، ۱۴۲۱، ج ۵، ص ۵۵۶)، آیه ۱۰۰ سوره توبه است که می‌فرماید: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسَانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ؛ و پیشگامان نخستین از مهاجران و انصار و کسانی که با نیکوکاری از آنان پیروی کردند، خدا از ایشان خشنود و آنان [نیز] از او خشنودند». آنها معتقدند در این آیه خداوند فضیلتی به صحابه داده

که به هیچ کس دیگر نداده است. اگر اعتقادات آنان و فهم آنان مشکل داشت، نباید خداوند این چنین از آنان یاد می‌کرد. به نظر سلفیه، «تبعیت به احسان» مورد اشاره در آیه، یعنی تبعیت در فهم؛ از این رو خداوند در این آیه تبعیت در فهم تابعان از صحابه را ستوده است.

تمسک به برخی روایات، وجه دیگری از ادله اثبات افضل بودن سلف نزد سلفیه است. ابن تیمیه و پیروان او با استناد به حدیث «بهترین مردم در قرن من هستند...»^۱ (بخاری، ۱۴۱۰، ج ۹، ص ۱۳۳، حدیث ۲۴۵۸؛ قسطلانی، ۱۳۰۴، ص ۱۷۸؛ ابن حنبل، ۱۴۱۰، ج ۷، ص ۲۰۰-۱۹۹) معتقدند این خیر بودن، خیریت در دین، علم و فضل است. به نظر آنان، خیر را باید در اینجا به معنای عام گرفت که فهم هم داخل آن است (ابن تیمیه، ۱۴۲۵، ص ۱۸۰). طبق این حدیث بهترین فهم برای قرآن، قرن اول است که قرن صحابه و تابعان می‌باشد.

دلیل دیگر سلفیان بر برتری فهم سلف بر خلف، حدیث فرقه ناجیه با عبارت «ما أنا علیه و اصحابی»^۲ (ترمذی، ۱۴۲۱، ج ۴، ص ۱۳۵، حدیث ۲۷۷۹) است. به تحلیل آنها، لازمه اهل نجات بودن این است که در فهم، اعتقاد و عمل، همچون اصحاب پیامبر (ص) بیندیشی و عمل کنی و اگر کسی راه صحابه را کنار نهد، اهل نجات نخواهد بود. پس یگانه باب فهم صحیح، فهم سلف و بهترین راه، پیروی از اندیشه آنان است (شاطبی، ۱۴۲۰، ص ۴۵۸).

حدیث دیگر مورد استناد سلفیان، حدیث «... علیکم بسنتی و سنة الخلفاء» (ترمذی، ۱۴۲۲، ص ۴۴-۴۵، باب ما جاء فی الأخذ بالسنة و اجتناب البدع)^۳ و نیز حدیث «اقتدا کنید به ابوبکر و عمر» (همو، ۱۴۲۶، ج ۵، ص ۳۷۵-۳۷۴)^۴ می‌باشد. دیدگاه سلفیه در باب اقتدا به این صحابه آن است که

۱. «خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم ثم الذین یلونهم؛ بهترین مردم، همراهان (در قرن یا دوره زمانی) من هستند؛ سپس کسانی که پس از آنها می‌آیند؛ سپس افرادی که بعد از آنها خواهند آمد».

۲. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِبَنِي أُمِّيٍّ مَا أَتَى عَلَيَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ حَذَوُ النَّعْلِ بِاللَّعْلِ حَتَّىٰ إِنْ كَانَ مِنْهُمْ مَنْ أَتَى أُمَّهُ عُلَانِيَةً لَكَانَ فِي أُمَّتِي مَنْ يَصْنَعُ ذَلِكَ وَإِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ تَفَرَّقَتْ عَلَيَّ ثُنَيْنَيْنِ وَسَبْعِينَ مِائَةً وَتَفْتَرَقُ أُمَّتِي عَلَيَّ ثَلَاثَ وَسَبْعِينَ مِائَةً كُلُّهُمْ فِي النَّارِ إِلَّا مِائَةً وَاحِدَةً قَالُوا وَمَنْ هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ مَا أَنَا عَلَيْهِ وَأَصْحَابِي.

۳. قال: أوصيكم بتقوى الله، و السمع والطاعة وإن عبد حبشي، فإنه من يعش منكم يري اختلافاً كثيراً، و إياكم و محدثات الأمور فإنها ضلالة، فمن أدرك ذلك منكم فعليكم بسنتي و سنة الخلفاء الراشدين المهديين، عضوا عليها بالنواجذ.

۴. أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: اقْتَدُوا بِاللَّذِينَ مِنْ بَعْدِي: أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرُ.

هدایت‌هنگامی صورت می‌گیرد که تبعیت محض از این افراد داشته باشیم و در دین، هدایت، علم، فهم و ایمان از آنان تبعیت کنیم؛ چراکه اگر این کار صحیح نبود، خداوند نباید امر به تبعیت می‌کرد (شاطبی، ۱۴۲۰، ص ۵۱۹).

ابن تیمیه از قول پیشوایان اهل سنت در باب «برتری صحابه بر تابعین» می‌نویسد: «مطلقاً هریک از صحابه از تابعان برترند» (ابن تیمیه، ۱۴۱۹ الف، ج ۴، ص ۴۲۲). وی در ادامه می‌نویسد: «آنها این سخن را در مورد مقایسه معاویه و عمر بن عبدالعزیز این‌گونه توجیه کرده‌اند که گرچه سیره عبدالعزیز عادل‌تر از سیره معاویه است، لکن مصاحبت با پیامبر فضیلتی برای اهلش می‌آورد که برای غیر صحابه حاصل نمی‌شود؛ یعنی معاویه چون از صحابه است، از عمر بن عبدالعزیز برتر است؛ زیرا پیامبر فرمود: «لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ أَنْفَقَ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدًّا أَحَدِهِمْ؛ اصحابم را دشنام ندهید؛ چون سوگند به کسی که جانم در دست اوست اگر شما به اندازه کوه احد انفاق کنید، به اندازه یک مد انفاق صحابه ارزش ندارد» (همان، ج ۳، ص ۱۳۶). با این بیان، فضیلت سلف در معنای تام و ارجح از عدالت خواهد بود!

ابن اثیر فصلی را به فضیلت صحابه اختصاص داده و برای نشان دادن برتری آنها به آیات و روایاتی استناد کرده است (ابن اثیر، ۱۴۲۷، ج ۱، ص ۴).

سلفیه به استناد روایت «انّه لا يدخل النار أحد بايع تحت الشجرة؛ هیچ‌یک از کسانی که در بیعت رضوان با پیامبر بیعت کردند، داخل جهنم نمی‌شوند» (ابن تیمیه، ۱۴۱۹ الف، ج ۴، ص ۳۴۶) و آیه «لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ؛ خداوند راضی است از مؤمنینی که در زیر آن درخت [رضوان] با تو بیعت کردند» (فتح، ۱۸) همه اصحاب را اهل بهشت می‌دانند (شافعی، ۱۴۲۵، ص ۲۶۵).

ابن تیمیه، ابوموسی اشعری، عمرو بن عاص و معاویه بن ابی سفیان را هم از صحابه، اهل فضایل و محاسن و از مجتهدان امت می‌داند و می‌نویسد: «بسیاری از آنچه از آنها نقل شده، دروغ است و سخن درست این است که بگوییم آنها مجتهد هستند و مجتهد اگر به‌درستی حکم کرد، برای او دو اجر است و اگر به خطا حکم کرد، یک اجر برای اوست» (ابن تیمیه، ۱۴۱۹ الف، ج ۴، ص ۳۴۶).

۴. اجماع

اجماع، از دیگر دلایلی است که برای حجیت فهم سلف نسبت به خلف، توسط سلفیه عنوان می‌شود. ابن تیمیه از کسانی است که مدافع این وجه بوده و سعی دارد نشان دهد همه طوایف سنت و جماعت پذیرفته‌اند که فهم سلف در سه قرن اول، بر فهم سایرین در همه قرون بعدی رجحان دارد. صورت دیگر اجماع در بیان ابن تیمیه آن است که نشان دهد میان سلف در فهم معارف دین اجماع وجود داشته است (همان، ج ۱۱، ص ۳۴۱)؛ به‌عنوان نمونه می‌گوید: «همه سلف، خدا را در آسمان می‌دانستند» (زریاب، ۱۳۸۳، ص ۱۰۰۸).

نقد حجیت فهم سلف

پس از بیان ملاک‌های حجیت فهم سلف از دیدگاه سلفیه، مطابقت این ادعا با مضامین آیات قرآن کریم، روایات و عقل مورد سنجش قرار می‌گیرد.

استعمال واژه «سلف» در قرآن کریم و روایات

واژه «سلف» و مشتقات آن، هشت مرتبه در قرآن کریم ذکر شده که دو مورد آن در معنای گذشتگان و پیشینیان به کار رفته است: «فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ أَجْمَعِينَ فَجَعَلْنَاهُمْ سَلْفًا وَ مَثَلًا لِلْآخِرِينَ؛ اما هنگامی که ما را به خشم آوردند، از آنها انتقام گرفتیم و همه را غرق کردیم و آنها را پیشگامان در عذاب و عبرتی برای دیگران قرار دادیم» (زخرف، ۵۶-۵۵)؛ «قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَّا قَدْ سَلَفَ وَإِنْ يُعْذِرُوا فَقَدْ مَضَتْ سُنَّةُ الْأَوَّلِينَ؛ به آنها که کافر شدند بگو: چنانچه از مخالفت باز ایستند [و ایمان آورند]، گذشته آنها بخشوده خواهد شد، و اگر به اعمال سابق بازگردند، سنت خداوند در گذشتگان درباره آنها جاری می‌شود [و حکم نابودی آنان صادر می‌گردد]» (انفال، ۳۸).

مراد این دو آیه، معنای لغوی «سلف» می‌باشد؛ پس در معنای واژگانی، کلام الهی از اقبال به «سلف» و حجیت قائل شدن برای آنها خالی است و صراحتی در تأیید سلف صدر اسلام وجود ندارد.

وضعیت مفهوم «سلف» در میان روایات نیز همین‌گونه است. روایات هرگز به مفهوم‌پردازی سلف، آن‌گونه که سلفیان آن را معنا کرده‌اند، اشاره‌ای ندارند؛ حتی این واژه در معنای لغوی آن نیز در میان روایات دیده نمی‌شود (علیزاده موسوی، ۱۳۹۲، ص ۲۶).

استناد ناصحیح به قرآن کریم

توجه به آیاتی که مبنای حجیت فهم سلف قرار گرفته‌اند (بقره، ۱۴۳؛ توبه، ۱۰۰)، چنین می‌رساند که هیچ دلالتی بر ادعای برتر بودن فهم سلف نسبت به خلف در این آیات وجود ندارد. در آیه ۱۴۳ سوره مبارکه بقره، «امت وسط» بودن، دلیلی بر برتری فهم نیست؛ معنای واژگانی و سیاق آیه، هیچ تأییدی نسبت به فهم دین ندارد.

نکته قابل توجه دیگر آنکه، وصف «وسط» برای امت آمده است، نه برای جمعیتی خاص یا فهم افراد خاص! معنای امت، شمولی وسیع دارد؛ به‌گونه‌ای که به پیروان دین پیامبر(ص) تا قیامت قابلیت اطلاق دارد. پس انحصار خطاب به عصر خاص، بدون دلیل است. به‌علاوه، صفت مورد ستایش مربوط به گروه خاصی نیست، بلکه دارا شدن قبله معین که مورد طعن دیگران نباشد، تحسین شده است. بنابراین با این تشویق، حجتی بر فهم برتر سلف اقامه نمی‌شود. در واقع عملی از سوی افرادی سر زده تا مصادره به مطلوب شود؛ بلکه تقدیر الهی در خصوص تعیین قبله، به‌نیکی در خصوص امت پیامبر(ص) یادآوری شده است.

از سوی دیگر ماندن در «امت وسط» در آیه، مشروط به تبعیت از پیامبر(ص) شده است و در ادامه آیات همین سوره، برخی که روی برمی‌گردانند، مورد نکوهش قرار گرفته‌اند. پس مضمون آیه دلالت بر آن دارد که عده‌ای - ولو در عصر نبی مکرم(ص) - از اطاعت رسول سر باز زده و از ایستادگی در طریق الهی منصرف می‌شده‌اند. از این‌رو حضور در عصر نبوی، بدون شرط مورد تحسین قرار نمی‌گیرد.

آیه ۱۰۰ سوره مبارکه توبه نیز نمی‌تواند ملاکی برای تعیین صحت فهم در سلف باشد؛ چراکه هم انحصار خطاب آیه به گروه کثیری چون صحابه، تابعین و تابعین تابعین به‌جهت عدم قرینه، خطاست و هم آنکه تأکید آیه بر رضایت خداوند به‌دلیل سبقت در ایمان، تا هنگامی است که فرد بر همان سبیل ایمان باقی است. پس صرف حضور در یک دوره و حتی اسلام

آوردن، الزاماً رضایت الهی را به دنبال ندارد. همچنین رضایت الهی موجب تأیید فهم و صحه گذاشتن بر حجیت درک سلف در همه ابعاد دین نمی‌باشد.

فخر رازی «سابقون» از مهاجرین را صرفاً به‌عنوان فضل تقدم در ایمان مورد تمجید قرار می‌دهد (رازی، ۱۴۲۰، ج ۱۶، ص ۱۲۸). سیوطی نیز در استظهاری «سابقون» در آیه ۱۰۰ سوره توبه را به شرکت‌کنندگان در هجرت اول و کسانی که بر دو قبله نماز خواندند و نیز افراد حاضر در بیعت رضوان محدود می‌نماید (السیوطی، ۱۴۰۴، ج ۳، ص ۲۷۰). آلوسی، از مفسرین بزرگ اهل سنت ضمن انحصار «سابقون» به بیعت‌کنندگان قبل از هجرت به مکه و تابعین آنها، از قول بعضی نقل می‌کند که همه صحابه را شامل می‌شود (آلوسی، ۱۴۱۵، ج ۶، ص ۳۹). در هیچ‌کدام از نظرات مفسرین فوق دلالتی بر فهم برتر «سابقون» (سلف) نیامده است و آنها صرفاً از بُعد ایمانی مورد تمجید واقع شده‌اند.

اصولاً روش قرآن کریم در برجسته‌سازی وقایع و عناوین، درس‌گیری از همان موضوع است و دلیلی بر تعمیم تحسین ویژگی‌ها در مصادیق مورد اشاره آیه وجود ندارد؛ چنان‌که در آیه مورد اشاره، ایمان به خداوند و تبعیت از رسول خدا(ص) موضوعیت دارد و تحسین این امر مطرح است؛ چگونه می‌توان پذیرفت آنان‌که مورد تشویق قرار گرفته‌اند، در همه امور شخصی و برداشت‌های فردی هم مورد تأیید هستند؟!

نکته دیگر تمسک به تفاسیر قرآن توسط سلف است. جمود بر تفسیر سلف - به فرض صحت - با معجزه بودن جاودانی قرآن کریم نیز در تضاد است. اگر قرار است کلام الهی مبنای سعادت بشر تا پایان زندگی باشد، پس همراه با افزایش قدرت فهم انسان، باید معارف عمیق‌تری از چشمه پایان‌ناپذیر قرآن کریم قابل درک باشد؛ از این‌رو با گذشت زمان، این فهم عمیق‌تر خواهد شد. پس چرا باید بر فهم نخستین (غیر معصوم) تعصب داشت؟!

نکته قابل ملاحظه دیگر آنکه، در قرآن کریم در موارد متعددی برخی مسلمانان هم‌عصر پیامبر(ص) ملامت شده‌اند. این امر دلالت روشنی بر عدم حجیت اقوال و فهم آنان دارد. وجود افرادی در جامعه اسلامی مدینه‌النبی که در کسوت مسلمانی بوده و به‌ظاهر جزو منافقین و

مشرکین قلمداد نمی‌شدند و همراه رسول خدا(ص) بودند، ولی در قرآن نسبت به آنان ملامت صورت گرفته است، با تبرئه کلی صحابه سازگار نیست.^۱

از این افراد اسمی برده نمی‌شود، ولی در جامعه دینی حضور دارند. چرا باید هر فردی که در مدینه تحت عنوان مسلمان حضور داشته و پس از رحلت رسول مکرم(ص) مرتکب هر فعلی شده است، مورد تطهیر قرار گیرد؟! این مردم که خوف مخالفت و تمرد آنان از ابلاغ حکم خدا وجود دارد، از مخاطبین قرآن در جامعه دینی تثبیت شده بودند، نه کفار و مشرکین منزوی که ایمان مذهبی نداشتند؛ تا جایی که با وصف، مورد ملامت قرار می‌گیرند!

«وَ إِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا وَ تَرَكَوْكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوِ وَ مِنَ التِّجَارَةِ وَ اللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ؛ و چون [در بین نماز] از تجارت و لهوی باخبر می‌شوند، به سوی آن متفرق گشته، تو را در حال خطبه سرپا رها می‌کنند؛ بگو آنچه نزد خداست از لهو و تجارت بهتر است، و خدا بهترین رازقان است» (جمعه، ۱۱). این آیه شریفه وصف حال عده‌ای از نمازگزاران با پیامبر(ص) است که به دلیل معاشرت و هم‌عصری با پیامبر(ص)، وصف عنوانی «صحابه» را دارا می‌باشند. در آیه دیگری نیز آمده است: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ؛ ای فرستاده ما! آنچه را از ناحیه پروردگار به تو نازل شده، برسان و اگر نکنی [نرسانی]، اصلاً پیغام پروردگار را نرساندی، و خدا تو را از [شر] مردم نگه می‌دارد؛ زیرا خدا کافران را هدایت نمی‌فرماید» (مائده، ۶۷).

با این توضیح، نه‌تنها رجوع مطلق به سلف از مضامین آیات استفاده نمی‌شود، بلکه آیاتی مانند «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَ يُحِبُّونَهُ؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هرکس از شما از آیین خود بازگردد [به خدا زیانی نمی‌رساند]، خداوند جمعیتی را می‌آورد که آنها را دوست دارد و آنان [نیز] او را دوست دارند» (مائده، ۵۴) کاملاً مخالف با

۱. «لَئِنْ لَمْ يَنْتَهِ الْمُنَافِقُونَ وَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ وَ الْمُرْجِفُونَ فِي الْمَدِينَةِ لَنُغْرِبَنَّكَ بِهِمْ ثُمَّ لَا يُجَاوِرُونَكَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا؛ اگر منافقان و بیماردلان و گل‌آلودکنندگان جو مدینه دست بر ندارند، تو را علیه آنان مأمور می‌کنیم، تا دیگر جز مدتی کوتاه در مجاورت نمانند» (احزاب، ۶۰).

ادعای سلفیه است؛ چراکه در مذمت ارتداد مؤمنان معاصر نبی گرامی اسلام(ص)، از قومی که پس از آنها می‌آیند، تمجید می‌کند.

نقد حجیت فهم سلف به سنجه عقل

اعتقاد به مطلق بودن فهم سلف، موجب بسته شدن باب علم و جلوگیری از گسترش دایره معرفت خواهد بود. چگونه می‌توان پذیرفت دینی که برای گسترش آگاهی، مرزهای جغرافیایی را درنوردیده و سفر به دورترین نقاط عالم را مجاز شمرده است، برای فهم دین در حصار یک دوره خاص باقی بماند؟! همان‌گونه که در کسب علم، قیدهای مکانی برداشته شده، تعمیم آن به حذف قیدهای زمانی، کاملاً معقول و قابل دفاع است.

نقد دیگر آنکه، القای حجیت فهم سلف و قواعد مورد استفاده آنان به‌عنوان یک آموزه اصلی در سلفیه، خودشکن است و در گام نخست، بنیان سلفیه را فرو می‌ریزد؛ چراکه وجود چنین مکتب فکری در دوران سلف سابقه نداشته است؛ از این رو در قرون بعدی هم نباید به‌وجود آید. بنابراین تأسیس سلفیه، مغایر با ادعای اولیه آنهاست.

نکته دیگر آن است که اگر فهم سلف - آن‌چنان که مورد علاقه سلفیه است - می‌توانست مبنا قرار گیرد، لازم بود این مسئله مورد تأکید پیامبر گرامی اسلام(ص) باشد؛ چراکه حضرت نسبت به مسائل مهم و مورد نیاز جامعه اسلامی توجه وافر داشتند و در هر موقعیتی، تذکرات لازم را با قراین مختلف بیان می‌فرمودند؛ حال آنکه چنین تصریحی در بیان آن حضرت وجود ندارد و هیچ‌گاه عنوان عامی مانند سلف یا صحابه و تابعین که دایره شمول آن افراد زیادی را دربر می‌گیرد، ملاک دانسته نشده است؛ بلکه دلایلی برخلاف این ادعا وجود دارد؛ از جمله آنکه در فهم دین به افراد معدودی با ویژگی‌های بسیار خاص و روشن ارجاع داده شده^۱ که مصادیق آن قابل انکار نیست.

اگر مقصود از تبعیت از سلف این باشد که در روش اندیشه و شیوه زندگی فردی و اجتماعی و ... تابع و مقلد آنان باشیم و هرگونه نوآوری را ترک نموده و تنها نگاهمان به گذشتگان باشد و از عقل خویش برای تجدید حیات اجتماعی و فهم جدید از قرآن و سنت

۱. از جمله حدیث ثقلین که پیامبر(ص) می‌فرماید: «یا ایها الناس! انی ترکت فیکم ما ان أخذتم به لن تضلوا؛ کتاب الله و عترتی اهل بیتی» (ترمذی، ۱۴۲۱، ج ۶، ص ۱۲۴، حدیث ۳۷۸۶)؛ نیز آیه تطهیر، آیه «ذوی القربی»، آیات سوره دهر، آیه مباحله، حدیث سفینه و ...

بهره‌ای نبریم، روشن است که این نحوه تفکر با آموزه‌های قرآن و سنت و عقل سلیم مطابقت ندارد؛ چراکه در آیات قرآن کریم، هم پیروی بدون تأمل از پدران و گذشتگان مورد مذمت قرار گرفته (بقره، ۱۷) و هم رجوع به تعقل و اندیشه‌ورزی مورد اهتمام و تأکید واقع شده است (انفال، ۲۲).^۱ عقل سلیم هم نمی‌پذیرد که همه لوازم رجوع به سلف، بدون قید و شرط پذیرفته و در شیوه زندگی، بسترهای فرهنگی، استفاده از ابزار و امکانات و ... به گذشته رجوع شود؛ چنان‌که به‌عنوان مثال، وسایل حمل و نقل گذشتگان دوباره مورد استفاده قرار گیرد (علیزاده موسوی، ۱۳۹۲، ص ۳۵۷).^۲

از نقدهای جدی نسبت به تفکر سلفی، اعتبار افراطی قائل شدن برای سنت صحابه و سلف است؛ به‌نحوی که بسیاری از سلفیان آن را از منابع تشریح احکام دین می‌شمارند؛ از جمله یکی از سلفیان بابی را با عنوان «استقلال السنه بالتشریح» باز کرده است (ابوشهبه، ۱۴۰۹، ص ۱۳). این امر از آنجا ناشی می‌شود که سلفی‌ها اعتبار فوق‌العاده‌ای برای حدیث - حتی خبر واحد و ضعیف - قائل هستند؛ تا آنجا که در نظر آنان در تعارض حدیث و قرآن، حدیث ارجح است! (علیزاده موسوی، ۱۳۹۲، ص ۶۵).

نکته مهم دیگر در نقد پیروی کامل از فهم سلف یا قواعد مورد تکیه آنان اینک، بستر باور به چنین اصلی، زمانی فراهم می‌شود که گذشتگان در آرای خود وحدت داشته و هیچ اختلافی نداشته باشند؛ در غیر این صورت تبلیغ رجوع به فهم سلف، دعوت به تشتت، حیرانی و در نهایت عدم معرفت خواهد بود. نکته قابل ملاحظه آنکه، در میان تابعین و تابعین تابعین، وحدت نظر کاملی وجود نداشته و هر گروهی خود را برحق دانسته، دیگری را مردود و حتی کافر می‌شمرد. حتی در میان صحابه، در همه مسائل وحدت نظر وجود نداشت؛ به‌خصوص در مسائل سیاسی و اعتقادی همچون امامت و قیام به سیف، گرایش‌های مختلف در آنان دیده می‌شود (پاکتچی، ۱۳۸۳، ج ۹، ص ۱۳۲-۱۱۰). به‌عنوان نمونه، اگر افراد درگیر در جنگ‌هایی چون جمل و صفین از صحابه محسوب شوند، داوری در مورد صحت ادعای آنها چگونه صورت خواهد پذیرفت؟! (اله‌باشتی،

۱. «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصُّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ؛ قطعاً بدترین جنبندگان نزد خدا کران و لالانی‌اند که نمی‌اندیشند».

۲. برخی از سلفی‌های افراطی، تلفن، اتومبیل و ... را از شیطان می‌دانند.

۱۳۸۶). حتی در سده نخست، گروهی از تابعین بر اجتهاد فردی تأکید داشتند. نزاع «اصحاب اثر» و «اصحاب رأی»، نشان از اختلاف و شکاف عمیقی در میان بزرگان سلف در شیوه مراجعه به منابع دارد. از این رو هنگامی که شیوه‌ها و نظرات یکسان نباشد، محور قرار گرفتن آنها نیز محل اشکال خواهد بود.

با این مستمسک‌ها، حتی حجیت سنت صحابه، در عمل تناقض‌برانگیز است؛ چون خود سلف در انبوهی از مسائل از گذشتگان پیروی نکرده‌اند و حتی به‌صراحت؛ آن مخالفت کرده‌اند. این اختلاف در میان خود صحابه نیز بوده است. عدم توافق شورای شش‌نفره در عمل به مشی خلفای پیشین، عدم پایبندی به مشی خلفا توسط خلیفه سوم، شیوه‌های مختلف در توزیع اموال و مناصب یا روش حکومت در بین خلفا، قائل بودن به تساوی در تقسیم خراج توسط خلیفه اول و اعتقاد به تفاوت در این مورد توسط خلیفه دوم، همین‌طور تلقی متفاوت خلیفه اول و دوم در مورد تحقق سه طلاق در یک مجلس یا حرمت قائل شدن برای متعتین و ... نمونه‌هایی است که عدم توافق خود صحابه را به‌روشنی بیان می‌دارد (علیزاده موسوی، ۱۳۹۲، ص ۳۰-۲۹)؛ پس چگونه آرای متضاد می‌تواند الگوی ثابت به‌دست دهد؟!

وجود مسائل جدید نیز از دیگر وجوه ابهام‌آمیز رجوع به سلف است. اگر مبنای معرفت، فهم سلف یا حتی اصول مورد توجه آنان باشد، نیل به نظر صحیح در مسائل مستحدثه، ملاک دیگری می‌طلبد. در این صورت یا باید قائل به تعطیل بود، یا ملاک‌هایی را در نظر گرفت، که با قبول مناط جدید، قاعدتاً این اصول قابلیت تعمیم خواهند داشت. به عبارت دیگر، اگر امکان استفاده از مبانی دینی و رجوع به عقل در مسائل نو امکان دارد، به چه جهت این شیوه در سایر موارد به‌کار گرفته نشود؟!

پیامدهای سلفی‌گری با منطق عقل‌پرور قرآن سازگاری ندارد. اصولاً در منطق قرآن نگاه بدون معیار عقلی و استدلالی به گذشته محکوم شده است (ر.ک به: انفال، ۳۸). برنامه اصلی همه پیامبران، تعلیم کتاب و حکمت و پژوهش درباره معارف دین است و جهل‌زدایی و تقلیدستیزی، پیش‌درآمد هر نوع تعلیم و تحقیق می‌باشد. از این رو پیامبران به استقلال فکری و برهان‌پذیری و بنیادافکنی هر نوع تقلید بی‌معیار و باطل تأکید فراوان داشته‌اند. گذشته‌نگری مطلق و تقلید از آیین نیاکان بدون برهان، تقبیح شده است (ر.ک به: بقره، ۱۷۰). همچنین شخصیت‌گرایی و

گرفتاری در جاذبه‌های کاریزماتیک در دین عقل‌پرور، مطرود و فاقد جایگاه است (بنگرید به: احزاب، ۶۷). عقل‌انگیزگی، نقطه عزیمت دین‌باوری واقعی است: «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ؛ بگو اگر راست می‌گویید، دلیل و برهان بیاورید» (نمل، ۶۴).

رهایی انسان از حسیض بهیمیت و اوج‌گیری در سپهر انسانیت، منوط به گشودن افق فکری به منطق عقلانی است. عدم تمکین در مقابل قرآن نیز به‌خاطر عدم تأمل عمیق در آن است. بنابراین از نگاه قرآن (ر.ک به: انفال، ۲۲؛ فرقان، ۴۴)، عقل طرف‌گفتگو و مستقل در پذیرش تعلیمات عمیق کتاب آسمانی است.

عدم حجیت هم‌زمانی با رسول خدا(ص)

لحاظ نمودن رؤیت پیامبر گرامی اسلام(ص) به‌عنوان فضیلت و ملاک صحابی بودن، معیار ناصحیح دیگری برای اثبات حجیت فهم سلف است؛ چراکه صرف رؤیت، فضیلتی به همراه ندارد؛ زیرا سرسخت‌ترین مشرکین و منافقین هم پیامبر(ص) را دیده بودند! اگر گفته شود ایمان آوردن در زمان رسول خدا(ص) سبب حجیت است، باید گفت که آیا معاویه و عمرو بن عاص که در مقابل امیرالمؤمنین(ع) به مقاتله پرداختند، همانند شخصیت بی‌همتایی چون آن حضرت، در عداد صحابه قرار می‌گیرند؟ به‌علاوه، این جای بسی شگفتی است که چگونه دو جبهه کارزار، هر دو می‌توانند برحق باشند؟! درحالی‌که فردی مانند عمار که ملاک حق و باطل بود، در همین جنگ به شهادت می‌رسد (اله‌بداستی، ۱۳۸۶). به‌نظر می‌رسد غیر از ذهن مشوب به حب و بغض‌ها، هیچ عقلی این ملاک را نمی‌پذیرد.

با ملاکی که سلفیه درخصوص سلف صالح از لحاظ خصوصیات زمانی ارائه می‌دهند، ابوحنیفه باید یکی از مصادیق سلف باشد؛ درحالی‌که او در مسائل فقهی، از اصحاب رأی شمرده شده و در صورت اختلاف صحابه در یک موضوع، خود اجتهاد می‌نمود. این مطلب نیز متناقض است؛ چراکه کسی به‌عنوان سلف صالح معرفی خواهد شد که مشی او در مقابل اصحاب اثر بوده و به‌عنوان یکی از مهم‌ترین اصحاب رأی شهرت داشته است؛ پس چگونه روش

۱. ابوحنیفه (۱۵۰-۸۰ق) و احمد بن حنبل (۲۴۱-۱۶۴ق) به‌عنوان پیشوای مورد ادعای سلفیان در شیوه رجوع به سلف.

او می‌تواند مورد استناد سلفیه قرار گیرد؟! اگر عمل او ملاک نیست، پس چه کسی و با چه شرطی باید «سلف» نامیده شود؟!

به‌نظر سلفیه، اصحاب سلف، اعلی‌ترین افراد به تفسیر قرآن هستند؛ چون لغت قرآن در روح آنان رسوخ کرده و معانی آن در آنان عمیق شده است، و چون حریص به فهم قرآن بودند، به‌دنبال تفسیر آن نیز بوده و هر جا مشکلی داشتند، از پیامبر(ص) می‌پرسیدند؛ اما سلفیان نگفته‌اند چرا با این‌همه حرص صحابه در باب فهم قرآن، باز هم تفسیر بسیاری از آیات از پیامبر به ما نرسیده و حتی تابعین و تابعین تابعین گفته‌اند چون سلف در این زمینه بحثی نکرده‌اند، ما بحث نمی‌کنیم؟! (فوزان، ۱۴۲۰، ص ۱۵۰) این امر نشان‌دهنده آن است که عموم صحابه در پی فهم دقیق قرآن نبوده و به همان معنای اجمالی و ظاهری بسنده کرده و حتی به توصیه پیامبر(ص)، برای رفتن به درب خانه اهل‌بیت (ع) نیز توجهی نکردند و ساز و کار پیامبر(ص) برای فهم بهتر قرآن را از خود سلب کردند (فرمانیان، ۱۳۸۸، پایان نامه دکتری). اگر فهم سلف حجیت داشته باشد، خود نبی گرامی اسلام(ص) اولی از صحابه خود به فهم دین هستند؛ چگونه است که سفارش‌های مکرر ایشان در خصوص «ثقلین» و لزوم همراهی اهل‌بیت(ع) با قرآن در فهم دین به‌عنوان یک اسلوب و مناط، کنار گذاشته می‌شود و برداشته‌های عموم صحابه و تابعین اولویت می‌یابد؟!

از سوی دیگر، وجود افراد امّی و بی‌سواد در میان مسلمین اولیه در محیط شبه‌جزیره عربستان، غیر قابل انکار است و درک هزاران صحابی که معدودی از آنان دارای تحصیلات نظام‌مند بودند، نمی‌تواند مقدم بر اعصار بعد باشد که مسلمین در آنها دارای ممارست و ورزیدگی فکری و تحصیلات عالی دینی شده‌اند. مصاحبت و همراهی پیامبر(ص) در مورد افراد، هم از حیث درک و ذکاوت و میزان دلبستگی آنها و هم از باب زمان مصاحبت، بسیار متفاوت بوده است؛ از این‌رو یکسان‌انگاری آنها در فهم و برابر دانستن آنها در حجیت، یکی دیگر از خطاهای مسلم جریان سلفی‌گری است.

از سوی دیگر، هم‌زمانی با پیامبر(ص) اختیاری نیست و ایمان آوردن و گرایش در جوامع با بافت قبیله‌ای، تابع مقررات خاصی است که رئیس و بزرگان قبیله در این فرایند نقش اساسی دارند؛ پس صرف هم‌عصر بودن، فضیلتی محسوب نمی‌شود. اصل اساسی در ارزیابی افراد، محک

قرار دادن اعمال و رفتار آنان و سنجش با معیار قرآنی است، نه صدور حکم کلی در مورد مسلمانانی که بدون اختیار در عصر رسول خدا(ص) زندگی می‌کرده‌اند.

واقعیت‌های تاریخی هم نشان می‌دهد که سه قرن اول، بستر پیدایش گروه‌ها و نحله‌های مختلف فکری است که انحراف و خطای آنها محرز است، یا حداقل آنکه، همه آنها هم‌زمان صحیح نبوده‌اند. همچنین وجود جنگ‌ها، کشتارها و ... نشان از مخاصمه بین مسلمانان صدر اسلام دارد. ازاین‌رو با وجود ادعای سلفیه، سه قرن اول نمی‌تواند بهترین قرون باشد (علیزاده موسوی، ۱۳۹۲، ص ۳۳-۳۲).

نقد حجیت برمبنای عدالت

شیعه، صرف صحابی بودن را منشأ فضیلت خاصی نمی‌داند؛ بلکه معتقد است فضیلت افراد به درستی نیت، اعتقاد و عملکردشان در زمان پیامبر(ص) و بعد از ایشان بستگی دارد. قضاوت دقیق در این زمینه را باید به بررسی سیره زندگی عملی و اعتقادی سلف موکول کرد؛ اما به‌اجمال می‌توان گفت برخی عادل بودند و برخی خیر (اله‌باشتی، ۱۳۸۶، ص ۱۷۶)؛ چراکه صحابه نیز همانند دیگر مردم هستند؛ در بین آنها عادل، فاسق، مؤمن و منافق وجود دارد و صرف مصاحبت با پیامبر خدا (ص) گرچه موجب شرافت است، اما برای آنها عصمت و امتیاز در فهم نمی‌آورد.

«کسی که گرفتار خطا و اشتباه است و برائتش نسبت به خطا و اشتباه ثابت نشده است، گفتارش حجت نیست. چگونه به گفته آنان استناد می‌شود، درحالی‌که احتمال خطا و اشتباه در آنان می‌رود؟ و چگونه بدون هیچ دلیل متواتری معصوم شمرده می‌شوند؟» (غزالی، ۱۳۲۴، ج ۲، ص ۴۵۱).

صلاح و فساد افراد، تابع میزان ایمان و تقوا و پابندی به شرع و فرامین قرآن و پیامبر(ص) است: «إِنَّ أَوْلِيَاءَهُ إِلَّا الْمُتَّقُونَ؛ دوستان او، جز پرهیزکاران نیستند» (انفال، ۳۴). انسان ممکن است در طول حیات خویش به هر کیش و آیینی گرایش پیدا کند. رفتار انسان‌ها دارای فراز و فرود است؛ ازاین‌رو به‌حسب ظاهر، ارزیابی نهایی انسان‌ها در پایان عمر و زمان خروج از دنیا میسر است. دستور قرآن به حفظ اسلام (تسلیم امر الهی شدن و رضایتمندی به دین حق) تا زمان خروج از دنیا، آن‌هم با تأکیدهای خاص (آل عمران، ۱۰۲)، حاکی از احتمال سقوط انسان‌های صالح تا پایان عمر است. پس به کسی تضمین داده نشده که چون اکنون راست‌آیین و درست‌کیش است، تا

آخر عمر قادر به حفظ آن خواهد بود. نمونه‌ای از سقوط انسان‌های راست‌کیش، بلعم و باعورا است (ر.ک به: اعراف، ۱۷۶).

عده‌ای از صحابه در وصیت با قرطاس و دوات (القشیری، ۱۴۲۰، ج ۵، ص ۷۵) و تجهیز سپاه اسامه (شهرستانی، ۱۳۸۷، ص ۲۱) آشکارا با فرامین واجب‌الاطاعه پیامبر خدا(ص) مخالفت کردند. طبق اصل امتناع اجتماع و ارتفاع نقیضین (که از اصول تفکر و بالبداهه روشن است)، یکی از دو طرف نقیض، حق و دیگری ناحق است. منازعات اصحاب در این موارد و نیز تعیین خلیفه و مجازات یا عدم مجازات قاتل مالک بن نویره (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۱۷۹) از مسلمات مورد پذیرش اهل سنت است؛ از این رو همه صحابه نمی‌توانند مُحق باشند.

معاویه، طلحه و زبیر به‌ناحق با امام و پیشوای به‌حق به جنگ برخاستند که نتیجه آن، اتلاف تعدادی زیادی از نفوس مسلمین بود. خون مسلمین ریخته‌شده در جنگ به گردن آتش‌افروزان جنگ‌طلب و یاغیان بر امیر مؤمنان(ع) است و حتی اگر توبه آنها (در صورت وقوع) واقعی باشد، پوششی بر جرم بزرگ کشتار مسلمین نیست. شهرستانی در **ملل و نحل** در کمال ناباوری می‌نویسد: «در مورد عایشه و طلحه و زبیر اظهارنظر نمی‌کنیم، مگر اینکه از خطای ارتكابی بازگشتند و در مورد معاویه و عمرو عاص اظهارنظر نمی‌کنیم، مگر اینکه علیه امام به‌حق طغیان کردند و علی(ع) با آنها مثل طغیانگران برخورد کرد. اما اهل نهروان، شروران مارق بودند که طبق خبر پیامبر(ص) از دین حق روی برگردانده بودند و علی(ع) همواره برحق بوده و حق همواره همراه اوست» (شهرستانی، ۱۳۸۷، ص ۱۰۳). همراهی حق و علی(ع) در دیگر منابع اهل سنت نیز وارد شده است. پیامبر(ص) فرمود: «رحم الله علیاً اللهم ادر الحق معه حیث دار؛ خدا علی را رحمت کند. خدایا! حق را ملازم علی گردان» (ترمذی، ۱۴۲۲، ص ۱۷۶).

بنابر این دسته روایات (همان، ص ۱۷۹ و ۲۷۲؛ ابن‌حنبل، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۹۹، ۱۷۷، ۱۹۹، ۲۳۰، ۳۴۸؛ ج ۴، ص ۳۶۸؛ ج ۵، ص ۲۶)، حضرت علی(ع) همواره بر معیار و میزان حق بوده است و مخالفین و معاندین و طغیانگران ایشان وصفی جز نقطه مقابل ندارند و توقف برادران ما در مورد احکام آن افراد مایه اعجاب است. چگونه قابل قبول است عده‌ای با خلیفه به‌حق جنگ کنند و سرکشی نمایند و باعث ریخته شدن خون‌های محترم مسلمین و صحابه‌ای چون عمار یاسر گردند، ولی به صرف دیدار و همراهی پیامبر(ص) در مقطعی، از همه خطاها و جرائم نابخشودنی میرا گردند؟!

ابن‌ابی‌الحدید از علمای بزرگ معتزلی و اهل سنت در مورد یاغیان نسبت به امام علی (ع) معتقد است: «در مورد یاغیان بر امام علی نظر ما این است: اما همه لشکریان شامی و رؤسا و پیروانشان در جنگ صفین در پیش اصحاب ما هلاک شدند و به خاطر اصرار بر طغیانگری و مرگ در آن حالت، همه آنها محکوم به آتش جهنم‌اند» (ابن‌ابی‌الحدید، ۱۳۷۸، ج ۱، ص ۹ و ۳۴۰).

خداوند خیر انحطاط تعدادی از افراد قوم بنی‌اسرائیل را در زمان حضرت موسی (ع) برای عبرت مسلمین بیان کرده، که آن آفت‌ها در مورد هر قومی قابل تکرار است؛ چراکه در غیر این صورت نیازی به هشدار قرآن در این زمینه نبود. قرآن کتاب قصه‌پردازی نیست، مگر آنکه در آن هدایت و عبرتی نهفته باشد (ر.ک به: اعراف، ۱۵۲-۱۴۸).

در جریان عقل‌گرایی اعتزالی - اعم از قدیم و نوین - این دیدگاه مضیق به چالش کشیده شده است و آنان واقع‌بینانه به تاریخ گذشته اسلام می‌نگرند. به‌عنوان نمونه در زمان حکومت عثمان، مردم علیه نظام فئودالیسم به قیام و مبارزه برخاستند. این انقلاب ناشی از این ادراک مسلمانان بود که دیدند عثمان قوانین شریعت الهی را آن‌چنان که باید، اجرا نمی‌کند و با حق و عدالت ازلی مخالفت می‌نماید و بدعت‌هایی پدید می‌آورد که روح دین و تحول جامعه را نابود می‌کند (قطب، ۱۳۴۶، ص ۱۲۹). «از بدبختی این بود که خلافت به عثمان رسید. او پیرمردی بود که تصمیمش از تصمیم‌های اسلامی، سست و اراده وی از اعتماد به مروان و حقه‌بازی‌های بنی‌امیه، ضعیف گشته بود» (قطب، ۱۳۷۰، ص ۳۶۸).

پیشوایان حدیث و بزرگان تابعین نیز در این باره اظهار نظر کرده‌اند. آرا و نظریات آنان در مورد برخی صحابه در کتب رجالی و تاریخی ثبت شده است. برای نمونه به موردی اشاره می‌شود: «از مالک بن انس پرسیدند: دو حدیث مختلف را دو راوی مورد اعتماد از پیامبر خدا (ص) نقل می‌کنند. به‌نظر شما به هر دو می‌توان عمل کرد؟ گفت: نه، به خدا سوگند نمی‌توان به هر دو عمل کرد تا سخن حق را از آن دو روایت به‌دست آورد و فقط یکی از آن دو حدیث، حق است. مگر می‌شود دو سخن متفاوت درست باشد؟ سخن حق و درست فقط یکی از آن دو حدیث است» (آمدی، ۱۴۲۱، ج ۶، ص ۸۱۴). این در حالی است که احمد بن حنبل در مواردی که دو روایت وجود داشت، دو حکم صادر می‌نمود! (عماره، بی‌تا، ص ۲۳؛ ابن‌قیم جوزیه، ۱۴۲۱، ج ۲، ص ۴۹).

نقد فضیلت انحصاری سلف

سلفیان هیچ دلیل قانع‌کننده‌ای از قرآن و حدیث برای اثبات مدعای خویش مبنی بر فضیلت انحصاری سلف ندارند و فقط به عموم آیاتی که از صحابه تعریف و تمجید کرده، استدلال کرده‌اند. مهم‌ترین حدیث مورد استناد سلفیان همان حدیث «خیر القرون قرنی ثم یلونهم ثم یلونهم...» (بخاری، ۱۴۱۰، ج ۹، ص ۱۷۸) است؛ اما در این حدیث «خیر» به صورت عام آمده و تفسیر خیر به «خیر الفهم»، خود محتاج دلیل دیگری است که در آثار حدیثی سلفیان وجود ندارد.

در روایتی از نبی گرامی اسلام (ص) آمده است: «وددتُ انا قد رأینا إخواننا! قالوا: أولسنا إخوانک یا رسول الله؟ قال: بل أنتم إصحابی و إخواننا الذین لم یأتوا بعد؛ پیامبر خدا (ص) فرمودند: دوست دارم برادرانم را ببینم. [همراهان] گفتند: آیا ما برادران شما نیستیم ای رسول خدا؟ فرمودند: بلکه شما "اصحاب" من هستید و برادران من کسانی هستند که هنوز در راهند» (نوی، ۱۳۴۷، ج ۳، ص ۱۳۸). گرچه در این روایت همراهان پیامبر (ص) به «اصحاب» معرفی شده‌اند، اما به روشنی برتری آیندگان با واژه «برادران» ستوده شده است. از این رو این روایت صراحت دارد که اصحاب الزاماً برتر از همه امت نبوده‌اند، بلکه برخی آیندگان نسبت به آنها قرابت بیشتری با آن حضرت دارند. هر دو واژه «اصحاب» و «اخوان» منسوب به پیامبر (ص) شده‌اند و تردیدی نیست که «برادر» از «همراه» و هم‌صحبت» به انسان نزدیک‌تر است؛ چنان‌که شگفتی همراهان در سؤال از پیامبر (ص) گویای همین مطلب است.

از دیگر جهات خدشه به حجیت فهم سلف آنکه، باید بین احترام به افراد با ملاک قرار گرفتن فهم و اندیشه آنان تفاوت قائل شد. هرچند محترم شمردن مسلمان معتبر است، اما از آنجاکه مسلمانان از نظر ایمان، معرفت، آگاهی نسبت به عمق آموزه‌های دین و ... در یک سطح نبوده‌اند، نمی‌توان فهم همه آنان را ملاک قرار داد. در نهایت اینکه، آنچه می‌توان از آنها پذیرفت، نقل روایت از نبی مکرم (ص) - آن هم مشروط به صحت سند - است، نه آنکه فهم خود افراد ملاک قرار گیرد. اینکه فهم عده‌ای همه معارف دین را شکل دهد، زمانی میسر است که وجهی مانند عصمت و اتصال به سرچشمه دین در میان باشد؛ در غیر این صورت حجیت نخواهد داشت.

واقع آن است که اگر اشاعره و ماتریدییه و اصحاب حدیث به تعظیم و تکریم صحابه می‌پردازند، نه به‌خاطر برتر بودن فهم سلف، بلکه به‌دلیل عملکرد صحیح آن دسته اصحابی است که بر پیمان خود باقی ماندند و طبق فرمایشات پیامبر(ص) عمل کردند. این در حالی است که برخی صحابه گرفتار دنیا، قدرت و ثروت شدند و عملکرد سابق خود را ضایع نمودند. هرچند با این حال زحمات آنان در یاری رساندن به پیامبر(ص) و گسترش اسلام فراموش ناشدنی است، ولی این امر هیچ ارتباطی به برتر بودن فهم آنان ندارد (فرمانیان، ۱۳۸۸، پایان نامه دکتری). البته احترام به فعل نیک، همیشگی است، اما محترم دانستن فاعل در صورتی است که عمل او مشمول حبیط نگردد.

گاهی سعی می‌شود با استناد به قول خود سلف، به برتر بودن فهم آنان تمسک شود؛ به‌عنوان نمونه، از احمد بن حنبل نقل شده است: «بافضیلت‌ترین مردم بعد از اصحاب بدر، اصحاب پیامبر خدا هستند» (ابن حنبل، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۱۱). بدیهی است که این نحوه استدلال، مصادره است و نمی‌توان از قول سلف برای برتری فهم خود آنان شاهد آورد.

از سوی دیگر، صرف سلف بودن فضیلتی محسوب نمی‌شود؛ چراکه خود ابن‌تیمیه هم این روایت پیامبر(ص) را که در توصیف ناقلان و کاتبان حدیث فرمود، می‌پذیرد: «رُبَّ حَامِلٍ فِقْهٍ إِلَى مَنْ هُوَ أَفْقَهُ مِنْهُ؛ چه‌بسا کسی سخن حکیمان‌ه‌ای را به دیگری که از او فهیم‌تر است، نقل کند» (ابن‌تیمیه، ۱۴۱۹ الف، ص ۷۶؛ اله‌بداشتی، ۱۳۸۶، ص ۱۷۵).

به‌علاوه، نکوهش برخی اصحاب، پرده از خطای فاحش سلفیه برمی‌دارد: «روز قیامت گروهی از اصحابم بر من وارد می‌شوند، اما از حوض کوثر دورشان می‌کنند. می‌گویم: خدایا! اصحابم؟ خداوند می‌فرماید: نمی‌دانی که پس از تو اینها چه کرده‌اند. آنها مرتد شدند و به گذشتگان خود پیوستند» (ابن‌اثیر، ۱۴۱۷، ج ۱۰، ص ۴۶۸؛ ج ۲، ص ۴۳۶).

نقد حجیت برمبنای اجماع

سلفیان علاوه بر قرآن و حدیث، به اجماع تمسک کرده و در پی آنند که با اجماع، برتر بودن فهم سلف بر خلف را ثابت کنند. این در حالی است دلیل اجماع هم باطل است؛ چراکه از یک سو برخلاف ادعا، اجماعی اتفاق نیافتاده است و برخی از اهل سنت، منتقد جدی این شیوه تفکر هستند (بوطی، ۱۳۷۵، ص ۱۸۹-۱۸۸، ۱۹۸، ۲۶۲-۲۶۱ و ۲۷۸).

از سوی دیگر حتی اگر اقتدا به سلف صالح و پیروی از ایشان از اصول اعتقادی اهل سنت باشد، همان‌گونه که اشاره شد، در خصوص عدالت سلف (به‌عنوان مناط تقلید مطلق) دیدگاه‌های مختلفی بین آنها رایج است. همین اختلاف داوری می‌رساند که ادعای اجماع بر حجیت و تمام بودن دلایل برتری فهم سلف بر خلف، کاملاً خدشه‌پذیر است. همچنین نکوهش و مذمت ابن تیمه از سوی بزرگان اهل سنت، موضوعی نیست که بتواند با اجماع اهل سنت و جماعت بر حقانیت شخص و مکتب او قابل جمع باشد^۱. به‌علاوه آنکه، شمار زیادی از علمای فرق اهل سنت، انحراف ابن تیمیه را رسماً اعلام نموده‌اند (علیزاده موسوی، ۱۳۹۲، ص ۱۵۳-۱۵۱).

صرف‌نظر از صحت وقوع اجماع، کاشف بودن خود اجماع از حق، شروطی دارد؛ ضمن اینکه اصولاً اجماع در مسائل کلامی ورود ندارد.

نتیجه

هرچند چیدمان نظام اندیشه‌های سلفیه بر مبنای اصل و محور قرار گرفتن «فهم سلف» و رحجان آن نسبت به فهم خلف ترتیب یافته است، اما هیچ‌یک از دلایل مورد ادعای سلفیان برای اثبات این مدعا، به سنجه عقل و نقل قابل دفاع نبوده و خدشه‌پذیر است. عام فرض نمودن لفظ سلف صالح و اطلاق واژه‌ها و صفات نیکوی قرآنی چون «امت وسط»، «تبعیت به احسان» و «بیعت‌کنندگان رضوان» به این افراد با شمولی فراگیر، نقطه کانونی خطاست. در فرهنگ قرآن، هیچ‌گاه عناوین کلی و نسبت‌های عرفی، اجتماعی، فامیلی و ... ضمن آنکه دلالتی بر رحجان فهم آنان ندارد، کفایت از حجیت و حق بودن نمی‌کند؛ بلکه همه افراد با میزان ثابتی سنجیده می‌شوند و این‌طور نیست که عضویت در گروه یا انتساب به جمعی، مایه حقانیت افراد گردد. اصولاً مدح در کلام الهی در خصوص همان موضوع است و تعمیم، بدون دلیل می‌باشد. تأسی به روایات ناصحیح، گام دیگری است که سلفیه بر زمین لغزنده قول به این نحو حجیت نهاده‌اند. به‌علاوه، اجماعی نیز

۱. ذهبی می‌گوید: «خدایا! بر من رحم کن و لغزش مرا ببخش! اسف بر نابودی سنت پیامبر و اهل آن» (السبکی، ۱۹۹۳، ص ۱۵۱؛ همو، ۱۴۲۹، ج ۹، ص ۱۹۱-۱۹۰؛ بیهقی، ۱۴۲۳، ص ۱۳۹؛ حاجی خلیفه، ۱۹۹۰، ج ۱، ص ۷۴۴، به نقل از: علیزاده موسوی، ۱۳۹۲، ص ۱۴۵-۱۴۴). شایان ذکر است ذهبی و شافعی از کسانی هستند که ابوزهره از آنان به‌عنوان مدافعان جدی ابن تیمیه نام می‌برد (ابوزهره، ۱۴۲۹، ص ۹۵-۹۴).

صورت نگرفته و بسیاری از صاحب‌نظران، خلاف این ادعا را معتقدند. همچنین تعصب بر فهم سلف موجب تعطیل عقل - مطلقاً یا به‌طور حداکثری - خواهد شد، که این برخلاف تصریح قرآن کریم در مذمت تقلید از گذشتگان و داشتن اهتمام ویژه نسبت به عقلانیت است. ضمن آنکه نداشتن وحدت‌نظر سلف در فهم از معارف دین، مانع بزرگ دیگری بر سر حجیت سلف بوده و حتی وجود روش‌های مختلف رجوع به منابع دینی، از دیگر اشکالات این موضوع است.

نیاز به پاسخ‌گویی در مسائل جدید، از دیگر ضرورت‌هایی است که رجوع به فهم سلف را مخدوش می‌نماید. حتی اگر تنها شیوه سلف در رجوع به منابع ملاک باشد، نه برداشت‌های جزئی، باز هم ضرورت‌های جدید، اقتضای فهم عمیق‌تر از دین را به‌دنبال خواهد داشت؛ هرچند این مطلب به‌معنای نفی و طرد کامل فهم بزرگان صدر اسلام نمی‌باشد.

اگر مراد از تبعیت از سلف، پیروی کامل در همه جزئیات باشد (تفکر بخش افراطی سلفیه)، خود سلف رفتار صحابه سابق و خود نبی گرامی اسلام(ص) را در مسائلی چون خلافت، امور اعتقادی، سیاسی، فقهی و مشی زندگی ترک کردند و تبعیت از «سابقون» نداشتند. پس رفتار و منش سلف نمی‌تواند به‌عنوان یکی از منابع تشریح محسوب گردد. اگر مراد از تبعیت از سلف، پیروی از روش‌های کلی و اصول و مبانی آنها باشد، نه‌تنها هیچ‌یک از منابع نقلی و عقل بر آن صحنه نگذاشته‌اند، بلکه خلاف آن را در جهت پویایی دین و بهبود روش‌شناسی و فهم عمیق‌تر، توصیه و تحسین می‌نمایند. به‌علاوه آنکه با این توصیف، روش سلف منبع تشریح به‌شمار نمی‌رود و در نهایت می‌تواند شارح اصول فهم معارف دین باشند. این در حالی است که بسیاری از مصادیق سلف، فهم عمیق و بنیادین از معارف دین نداشتند و حتی بعضی دارای ایمان ظاهری بوده‌اند.

از این رو ملاک‌ها باید در سلفیه بازتعریف شود و به‌جای نسبت‌های فامیلی، رؤیت و معاصر بودن، مؤلفه‌هایی چون ایمان، تقوا، علم، عصمت و پابندی به قواعد شرع، پایه اعتنا به فهم افراد قرار گیرد. با این نگاه، حتی اگر فرد معاصر با زمان نبی مکرم(ص) نباشد، با احراز این شرایط، علاوه بر محترم بودن، قابل اعتماد بوده و می‌توان در فهم نصوص و معارف دین (در حوزه تخصصی فرد) به او مراجعه نمود؛ چنان‌که اساس برتری در قرآن کریم، تقوا، ایمان و عمل صالح معرفی گردیده است.

حاصل آنکه، هنگامی می‌توان فهم فرد یا افرادی را به صورت مطلق ملاک تبیین اصول معارف آیندگان قرار داد که وجهی مانند عصمت و اتصال به سرچشمه دین در میان باشد؛ در غیر این صورت فهم آنان به صورت مطلق برای دیگران حجیت نخواهد داشت.

فهرست منابع

- قرآن کریم.
- آلوسی، سید محمد، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق.
- آمدی، علی بن محمد، الاحکام فی اصول الاحکام، ج ۶، مکه: مکتبه نزار مصطفی الباز، ۱۴۲۱ق.
- ابن‌ابی‌الحدید، عبدالحمید بن هبه‌الله، شرح نهج‌البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱، بیروت: دار احیاء الکتب العربیه، ۱۳۷۸ق.
- ابن‌اثیر، علی بن محمد، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۲۷ق.
- _____، جامع الاصول فی احداث الرسول، ج ۲ و ۱۰، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۷ق.
- ابن‌بدران دمشقی، عبدالقادر بن احمد، المدخل الی مذهب الامام احمد بن حنبل، بی‌جا: دار احیاء التراث العربی، بی‌تا.
- ابن‌تیمیّه، احمد بن عبدالحلیم، مجموعه الفتاوی، ج ۳-۴ و ۱۱، ریاض: مکتبه العبیکان، ۱۴۱۹ق (الف).
- _____، اقتضا الصراط المستقیم، ج ۲، ریاض: دار عالم الکتب، ۱۴۱۹ق (ب).
- _____، شرح العقیده الاصفهانیة، بیروت: مکتبه العصریه، ۱۴۲۵ق.
- ابن‌حنبل، احمد بن محمد، المسند، ج ۱-۲، ۵-۴ و ۷، بیروت: دار الجبل، ۱۴۱۰ق.
- ابن‌فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، بتحقیق و ضبط عبدالسلام محمد هارون، ج ۳، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۴ق.
- ابن‌قیم الجوزیه، محمد بن ابی‌بکر، اعلام الموقعین عن رب العالمین، دمشق: مکتبه دارالبیان، ۱۴۲۱ق.
- ابوزهره، محمد احمد، ابن‌تیمیّه، حیاته و عصره، آرائه و فقهه، قاهره: دار الفکر العربی، ۱۴۲۹ق.

- ابوشهبه، محمد بن محمد، دفاع عن السنه و رد شبه المستشرقين و الكتاب المعاصرین و بیان الشبه الوارده على السنه قديما و حديثا و ردها ردا علميا صحيحا، قاهره: مكتبة السنه، ۱۴۰۹ق / ۱۹۸۹م.
- الهبداشتی، علی، «شناخت سلفیه»، میقات حج، سال شانزدهم، شماره ۶۲، زمستان ۱۳۸۶.
- بخاری، ابی‌عبدالله محمد بن اسماعیل، الجامع الصحيح، ج ۹، مصر: المجلسی الاعلی للثنون الاسلامیه، ۱۴۱۰ق.
- بوطنی، محمد سعید رمضان، سلفیه بدعت یا مذهب، ترجمه حسین صابری، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۷۵.
- بیهقی، حافظ ابی‌بکر احمد بن الحسین بن علی، الاسماء و الصفات، بیروت: دار الكتاب العربی، ۱۴۲۳ق.
- پاکتچی، احمد، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، ج ۹، چ ۴، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۳.
- ترمذی، محمد بن عیسی، الجامع الصحيح، عمان: دار الاعلام، ۱۴۲۲ق.
- _____، السنن الترمذی، قاهره: جمعیه المکنز الاسلامی، ۱۴۲۱ق.
- _____، سنن ترمذی، بیروت: مکتبه العصریه، ۱۴۲۶ق.
- حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله، كشف الظنون عن اسامی الكتب و الفنون، ج ۱، بیروت: دار الفكر، ۱۹۹۰م.
- حلمی، مصطفی، السلفية بين العقيدة الاسلامية و الفلسفة الغربية، اسکندریه: دار الدعوه، ۱۴۱۱ق.
- رازی، فخرالدین، مفاتیح الغیب، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
- زریاب، عباس، «ابن تیمیه»، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، ج ۳، چ ۴، تهران: مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۳.
- سبکی، عبدالوهاب بن علی، السیف الصقيل فی الرد علی ابن زفیل، مصر: مکتبه زهران، ۱۹۹۳م.
- _____، طبقات الشافعية الكبرى، ج ۹، جده: دار الاندلس الخضراء، ۱۴۲۹ق.
- السیوطی، جلال‌الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
- شاطبی، ابواسحاق، الاعتصام، بیروت: دار المعرفة، ۱۴۲۰ق.

- شافعی، کمال‌الدین محمد، المسامرة شرح المسامرة فی العقائد المنجية فی الآخرة، بیروت: المكتبة العصرية، ۱۴۲۵ق.
- شهرستانی، محمد بن عبدالکریم، الملل و النحل، تهران: مؤسسة الصادق للطباعة و النشر، ۱۳۸۷.
- عاطف، ابو عبدالله محمد بن صالح، المعجم لمفاهيم الإسلام و السياسة، ج ۲، قاهره: بی نا، ۱۳۶۶.
- عظیم‌آبادی، محمد اشرف، عون المعبود شرح سنن ابی داوود و هو مختصر غاية المقصود فی حل سنن ابی داوود، شارح: عبدالرحمن محمد عثمان، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ق.
- عزیزاده موسوی، سید مهدی، درسنامه وهابیت، پیدایش، جریان‌ها و کارنامه، تهران: حوزه نمایندگی ولی فقیه در امور حج و زیارت، ۱۳۹۲.
- عماره، محمد، السلفیه، بی جا: بی نا، بی تا.
- غزالی، محمد بن محمد، احیاء علوم الدین، ج ۱، بی جا: انتشارات علمی و فرهنگی، بی تا.
- _____، المستصفی من علم الاصول، ج ۲، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۳۲۴ق.
- فرمانیان، مهدی، مبانی فکری سلفیه، پایان نامه دکتری مرکز تربیت مدرس، ۱۳۸۸.
- فوزان، صالح، الإرشاد إلى صحیح الاعتقاد، ریاض: دار ابن الجوزی، ۱۴۲۰ق.
- قسطلانی، احمد بن محمد، ارشاد الساری لشرح صحیح البخاری، بشرح النووی، مصر: المطبعة الكبرى الامیریة، ۱۳۰۴ق.
- القشیری النیشابوری، ابی‌الحسین مسلم بن الحجاج، صحیح مسلم، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ق.
- قطب، سید، عدالت اجتماعی در اسلام، ترجمه سید هادی خسروشاهی، چ ۳، قم: کتاب‌فروشی مصطفوی، ۱۳۴۶.
- قطب، محمد، انسان بین مادیگری و اسلام، ترجمه سید هادی خسروشاهی، چ ۴، قم: نشر خرم، ۱۳۷۰.
- الکتیری، السید محمد، السلفیه بین اهل السنه و الامامیه، چ ۲، بیروت: الغدیر، ۱۴۲۹ق.
- مغراوی، محمد، المفسرون، بیروت: مؤسسة الرسالة دار القرآن، ۱۴۲۰ق.